

به نام خدا

## باده و مستی

س. موسوی

۶ اردیبهشت ۱۴۰۵

واژگانی نظیر «باده»، «شراب»، «می» و مستی ... به دفعات در اشعار فارسی مورد استفاده شاعران قرار گرفته است. خوانندگان این ابیات همیشه این پرسش را از خود و دیگران داشته‌اند که منظور از این باده و مستی چیست؟ آیا شعرا خود می‌نوشیدند و مست می‌شدند و به نوعی دیگران را هم به شرب خمر که فعلی حرام تلقی می‌شود تشویق و ترغیب می‌کنند؟ یا این که منظور از این باده، بادهٔ انگوری نیست و باید آن را به گونه‌ای دیگر تفسیر نمود.

در این زمینه شاید بتوان به یک تقسیم‌بندی دست زد. دسته اول کسانی هستند که واژگان شراب و باده را به صورت عام به کار برده‌اند و پروایی نداشته‌اند که مرزبندی مشخصی بین بادهٔ انگوری و بادهٔ منصوری قائل شوند. یا آنقدر با کنایه و اشاره سخن گفته‌اند که اگر کسی بخواهد نشان دهد که این باده از خون رزان نیست باید دست به تکلف بسیار ببرد. اما دسته دوم اصرار به تعیین مرزی مشخص داشته‌اند و خط‌کشی نموده‌اند. اگر بخواهیم مصداقی سخن بگوییم، حافظ را می‌توان در گروه اول قرار داد. و مولوی را در گروه دوم.

### مولوی

او به تفکیک باده، هم در مثنوی و هم در دیوان شمس اصرار دارد. او در دیوان شمس می‌گوید.

آن بادهٔ انگوری، مَر اُمّتِ عیسی را      و این بادهٔ منصوری، مَر اُمّتِ یاسین را<sup>۱</sup>

اما مراد از بادهٔ منصوری چیست؟ دکتر شفیعی<sup>۲</sup> می‌گوید که:

منسوب به منصور حلاج شراب شوق و جذبه که در حسین منصور حلاج بود و بر اثر همین شیدایی و شور چنان در عشق الهی مستغرق بود که خود را در میان نمی‌دید و می‌گفت «انا الحق» و بر اثر همین سخنان او را به دار آویختند و پیکرش را سوختند و خاکسترش را به امواج دجله سپردند. منصور در ادب صوفیه به گونهٔ اسطورهٔ عشق الهی در آمده است.

همچنین او در بارهٔ «یاسین» می‌گوید که:

---

<sup>۱</sup> غزل ۸۱، تصحیح برگ‌نسی

<sup>۲</sup> غزلیات شمس تبریز، شفیعی کدکنی

سوره ۳۶ قرآن کریم و منظور در اینجا رسول اکرم (ص) است که، بنا بر تفاسیر، طرف خطاب «یاسین» است: یس ﴿یس ۱﴾ وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ ﴿یس ۲﴾ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ ﴿یس ۳﴾

او در جایی دیگر می گوید که:

عارفان را شمع و شاهد نیست از بیرونِ خویش      خونِ انگوری نخورده، باده‌شان هم خونِ خویش<sup>۳</sup>

او در ادامه همین غزل می گوید که: منظور از «از بیرونِ خویش»، خارج از وجود خودش است. و منظور از «باده‌شان هم خونِ خویش»، شراب‌شان از خون خودشان است. مستی ایشان امری ذاتی و غیر عارضی بی آن که شراب انگوری خورده باشند. (م.ر. شفیع)

باده غمگینان خورند و ما ز می خوش دل‌تریم      رو به محبوسانِ غم ده، ساقیا، افیونِ خویش<sup>۴</sup>

در این بیت مولوی باده انگوری را افیون و یا مخدر می‌نامد. در غزلی دیگر می گوید که

کجا شرابِ طهور و کجا می انگور      طهورِ آبِ حیات‌ست و آن دگر مُردار

دَمی چو خوک و زمانی چو بوزنه کُندت      به آبِ سرخِ سیه‌روی گردی آخرِ کار<sup>۵</sup>

اولی «شرابِ طهور» که آب حیات است و دومی «می انگور» که مُردار است. و خوردن مُردار جایز نیست. دومی آدمی را به سان خوک و بوزینه می‌سازد و سیه‌روی فرجام کار است.

در مثنوی هم به این مورد، به دفعات پرداخته شده است. به عنوان مثال می‌گوید که:

آن شرابِ حق، خِتامش مُشکِ ناب      باده را، خَتَمش بُود گند و عذاب<sup>۶</sup>

مشاهده می‌کنید که «شرابِ حق»، عاقبتِ محمود دارد و باده به عذاب منتهی می‌شود. یا می‌گوید که:

باده در جوششِ گدایِ جوشِ ماست      چرخ در گردشِ گدایِ هوشِ ماست

باده از ما مست شد، نه ما از او      قالب از ما هست شد، نه ما از او<sup>۷</sup>

پس مستی باده از آن ماست و نه بالعکس و جوشش باده، مرهون و مدیون جوشش ماست.

مست و بنگی را طلاق و بیع نیست      همچو طفل‌ست او، مُعاف و مُعْتَقی‌ست

مستی کآید ز بویِ شاهِ فرد      صد خُم می در سر و مغز آن نکرد<sup>۸</sup>

<sup>۳</sup> غزل ۱۲۴۷، تصحیح برگ‌نیسی

<sup>۴</sup> غزل ۱۱۳۵، تصحیح برگ‌نیسی

<sup>۵</sup> ۳۲۷/۱۵، تصحیح موحد

<sup>۶</sup> ۲۱۶-۱/۱۸۲۰، تصحیح موحد

<sup>۷</sup> ۷۳۷-۳/۶۷۲، تصحیح موحد

با آدم مست نمی‌توان معامله نمود و یا عقدی را انجام داد. همان گونه که با طفل هم نمی‌توان عقود را انجام داد، چون هنوز به سن تمیز نرسیده است. و خوب و بد را نمی‌تواند از هم تشخیص دهد. اما مستی که از بوی خداوند می‌آید، صد خم شراب از عهده چنین مستی بر نمی‌آید و قادر نیست که آن را ایجاد کند. یا در دفتر پنجم می‌گوید که:

ای شه‌نشه! مستِ تخصیصِ تواند	عفو کن از مستِ خود، ای عفو‌مند
لذتِ تخصیصِ تو وقتِ خطاب	آن کند که نآید از صد خم شراب
چون که مستم کرده‌ای، حدّ مزن	شرع مستان را نبیند حد زدن
چون شوم هشیار، آنگاهم بزن	که نخواهم گشت خود هشیار <sup>۸</sup> من

ای خداوند وقتی تو بنده‌ات را اختصاصاً مورد خطاب قرار می‌دهی، چنان مستی در وی ایجاد می‌شود که اگر او صد خم شراب هم بنوشد چنین لذتی را کسب نمی‌کند. سپس مولوی یک حکم فقهی در باب شراب‌خواری بیان می‌کند. و آن این است که در صورت ارتکاب عمل، باید بر میگسار، حد شرعی جاری شود. منتها این حد، نباید در حین حالت مستی وی جاری گردد. بلکه باید شخص هشیار شود و سپس حد جاری گردد. مولوی می‌گوید که مست خطاب تو شدن چنان مستی می‌شود که در پی آن هرگز هشیاری رخ نمی‌دهد، لذا او هیچگاه مستحق عقوبت نخواهد بود. مولوی در باب حرمت میگساری و شراب‌خواری نیم استدلالی هم می‌کند که شنیدن آن خالی از لطف نیست. او در دفتر چهارم چنین می‌گوید که:

لاجرم بسیارگو شد از نشاط	مست ادب بگذاشت، آمد در خُباط
نه همه جا بی‌خودی شَر می‌کند	بی‌ادب را مَی چنان‌تر می‌کند
گر بُود عاقل، نکو فَر می‌شود	ور بود بدخوی، بتر می‌شود
لیک اغلب چون بدند و ناپسند	بر همه، مَی را مُحَرّم کرده‌اند
حکم اغلب راست، چون غالب بدند	تیغ را از دستِ رهنِ بستند <sup>۹</sup>

آدم در اثر شراب‌خواری مست می‌شود و بی‌ادب می‌گردد و در خُباط می‌آید، یعنی عقل او شوریده می‌گردد. البته این طوری نیست که بی‌خودی همیشه سبب شر شود. مستی حالتی است که خود واقعی آدم را آشکار می‌کند. اگر شخص بد باشد بدی‌اش افزون‌تر می‌شود و این زیان‌بار است. ولی اگر شخص عاقل باشد، شأن نیکوتری را پیدا می‌کند. اما چون اغلب مردم بد هستند، بنابراین شراب را برای همه حرام دانسته‌اند. و در ادامه یک قاعده کلی به دست می‌دهد که حکم برای اکثریت صادر می‌گردد. و سپس مدعی می‌شود که چون غالب افراد بد هستند. لذا تیغ را از رهن‌زان گرفته‌اند.

<sup>۸</sup> ۵/۴۲۰۲-۲۰۵، تصحیح موحد

<sup>۹</sup> ۴/۲۱۵۶-۶۰، تصحیح موحد

## حافظ

او هم در پاره‌ای از ادبیات خود بین شراب‌ها تفکیک قائل می‌شود. مثل بیت زیر:

شرابی بی خُمارم بخش، یارب      که با وی هیچ درد سر نباشد<sup>۱۰</sup>

شراب مورد نظر شاعر در قرآن چنین توصیف شده است: لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ ﴿الواقعة ۱۹﴾ (نه از آن سر درد گیرند و نه مستی یابند).<sup>۱۱</sup>

حافظ در غزلی دیگر بیت زیر را می‌آورد که:

مستی عشق نیست در سرِ تو      رو، که تو مستِ آبِ انگوری<sup>۱۲</sup>

دکتر سعید حمیدیان<sup>۱۳</sup> چنین می‌گوید که:

بیت حاضر را شاید بتوان صریح‌ترین سخن حافظ در قیاس سرمستی عشق با مستی باده عادی یا «آب حرام»، و نفی این و ترغیب به آن دانست. این نگارنده در ضمن بحثی درباره کاربرد «می» و معادل‌های آن در حافظ و در سنجش با دیگران از دیدگاه سمبولیسم و موازین آن نتیجه گرفت که حافظ، جز در چند مورد در کل اشعارش که به تصریح و ایضاح در مورد نوع و ماهیت می و جانبداری از شراب عشق یا باده الهی پرداخته، در اکثریت قاطع موارد می و نظایر آن را بدون هیچ‌گونه تعیین نوع و به صورت نمادی با تمامی وسعت طیف مفهومی آن آورده است تا خواننده خود در باره چیستی و چگونگی آن تصمیم بگیرد. اکنون به بیت زیر توجه کنید.

چه شود گر من و تو چند قدح باده خوریم      باده از خون رزان ست نه از خون شماست<sup>۱۴</sup>

تفسیر بیت اخیر از باده کار آسانی نیست، چرا که این شراب، خماربخش به نظر می‌رسد. شارحان حافظ باید با تکلف بسیار زیاد آن را معنا کنند.

خرمشاهی<sup>۱۵</sup> همچنین معتقد است که:

خمریه‌سرایی که هم منوچهری‌وار است و هم خیام‌وار و هم ابن‌فارض‌وار و سمبولیک. و سه گونه باده ادبی (مضمون‌پردازانه) و انگوری (مادی و عینی)، عرفانی (معنوی و سمبولیک) را چنان در هم تنیده و

---

<sup>۱۰</sup> غزلی ۱۵۵، سایه

<sup>۱۱</sup> شرح شوق، جلد سوم، سعید حمیدیان

<sup>۱۲</sup> غزل ۴۴۲، سایه

<sup>۱۳</sup> شرح شوق، جلد پنجم، سعید حمیدیان

<sup>۱۴</sup> غزل ۲۵، خرمشاهی

<sup>۱۵</sup> حافظ، ص ۸۰